

از پست و بلند ترجمه

بخشی از ترجمه آخرین صفحات رمان لولیتا از متن اصلی با دو روایت^۱:

ترجمه کریم امامی

روزی اندک زمانی پس از ناپدید شدن لولیتا دچار تهوع و حشمتاکی شدم و به ناچار اتومبیل را کنار یک جاده متروکه‌ی کوهستانی که شاهراه نوساز را گاه همراهی و گاه قطع می‌کرد متوقف ساختم. در دو طرف شاهراه اجتماعی از گل‌های مینا در گرمای بی تفاوت بعد از ظهر آبی رنگ آخر تابستان غوطه می‌خورد. پس از آنکه سرفه مفصلی کردم مدتی روی تخته سنگی آرام گرفتم، و بعد چون به فکرم رسید که تنفس هوای خوش کوهستان ممکن است برای حالم مفید باشد به سوی دیواره سنگی کوتاهی که قدری آنطرف تر کنار شاهراه در سمت دره ساخته بودند به راه افتادم. ملخ‌های کوچک از میان علف‌های خشکیده کنار جاده بیرون می‌جستند. ابر نازک کوچکی سبکبال آغوش گشوده بود و به سوی ابر دیگری پیش می‌رفت که تنها اندکی حجیم تر بود و به مجموعه‌ی کند و فراگیرتری

در آسمان تعلق داشت. چون به مفاک پذیرنده نزدیک شدم متوجه همه‌ی خوش نوایی گشتم که چون بخار از قریه‌ای برمی‌خاست که درست زیر پای من میان چینی از دره برای معدنچیان ساخته بودند.

آدم می‌توانست هندسه‌ی خیابانها را لابلای مربع بام‌های به هم چسبیده‌ی سرخ و خاکستری رنگ تشخیص دهد و سبزی درختان را غوزه غوزه اینجا و آنجا ببیند و نه‌ری را که خمان و پیچان از میان قریه می‌گذشت تماشا کند، و نیز درخشش زباله‌زار شهر را که چون تالاب یک تکه سنگ معدن غنی و پرمایه بود، و دورتر از قریه جاده‌هایی را که لحاف چل تکه‌ی کشتزارهای سیر و باز را از چند سو قطع می‌کردند، و پشت همه‌ی اینها کوههای عظیم پوشیده از درختان جنگلی را. اما رخشان تر از آن رنگ‌های آرام شاد - چون رنگ‌ها و نیم‌رنگ‌هایی هستند که ظاهراً هم‌نشینی یکدیگر را خوش دارند - هم رخشان تر و هم رؤیایی تر از آن رنگها برای گوش، و نه برای چشم، آن ارتعاشات بخارآلودِ آواهای برهم افتاده بود که بدون وقفه به بالا متصاعد می‌شد و به لبه‌ی آن صخره سنگهای خارا می‌رسید که من در آنجا ایستاده بودم و دهان آلوده‌ی خود را پاک می‌کردم.

ترجمه ذبیح الله منصورى

... یک روز در آن ایام که «لولیتا» ناپدید شده بود و من در جستجوی وی بودم کنار یک

به سوی دیواره‌ی سنگی کوتاهی که قدری آنطرف تر کنار شاهراه در سمت دره ساخته بودند به راه افتادم. ملخ‌های کوچک از میان علف‌های خشکیده کنار جاده بیرون می‌جستند. ابر نازک کوچکی سبکبال آغوش گشوده بود و به سوی ابر دیگری پیش می‌رفت که تنها اندکی حجیم تر بود و به مجموعه‌ی کند و فراگیری در آسمان تعلق داشت.

کریم امامی

از پست و بلند ترجمه

هفت مقاله



پرتگاه اتومبیل خود را متوقف نمودم که بتوانم چند دقیقه استراحت کنم. پرتگاه مزبور وضعی مخصوص داشت و در یک طرف آن یک محوطه وسیع بود که من می توانستم اتومبیل خود را در آنجا متوقف نمایم بدون اینکه برای وسایل نقلیه که از جاده عبور می نمایند تولید مزاحمت کنم.

یک طرف دیگر هم پرتگاه بود، ولی در مقابل پرتگاه نرده ای محکم از سمنت مسلح قرار داده بودند که مانع از آن می شد که اتومبیل ها و کامیون ها در پرتگاه سقوط نمایند.

بعضی از این نرده ها که کنار جاده های امریکایی جلوی پرتگاه نصب گردیده به قدری محکم است که هرگاه یک کامیون سنگین هم بدان تصادم کند قادر به درهم شکستن آن نیست و کامیون به دره پرت نخواهد شد.



صحنه ای از فیلم لوئینا به کارگردانی استلی کوربک.

ولی در آنجا که من نشسته بودم، یک دره واقعی که رودخانه ای از آن جاری باشد وجود نداشت بلکه یک دشت مقعر بود و جاده از بالای آن دشت می گذشت و برای اینکه اتومبیل ها پرت نشوند مقابل جاده یک نرده از سمنت مسلح به وجود آورده بودند.

من چون برای اولین مرتبه از آن جاده عبور می کردم، از مقتضیات طبیعی اطلاع نداشتم و بعد از اینکه کنار جاده نشستم دشت مقعر را دیدم، از مشاهده آن منظره حیرت کردم و دیدم که پایین پای من یک قصبه قرار گرفته ولی یک قصبه جدیدالبنای امریکایی با خیابان های مستقیم و وسیع و چهارراه های منظم و من عبور اتومبیل ها را در خیابان های قصبه می دیدم و چون نسبت به قصبه مزبور ارتفاع داشتم خیابان ها و چهارراه ها زیر پای خود، اشکال هندسی مشاهده می نمودم و تو گویی که یک نقشه یا یک (ماکت) را می بینم. (ماکت عبارت از نمونه هایی است که معماران از عمارات و کارخانه ها و پل ها و سدها می سازند تا این که نشان بدهند که بعد از خاتمه کار، آن عمارت یا کارخانه و پل و سد به چه شکل درمی آید.) «مترجم»

در حالی که مشغول تماشای آن قصبه بودم، صدایی از زیر پایم شنیده شد و گوش فرادادم و دریافتم که صدای آکوردئون است.

نوازنده‌ی آکوردئون که من اورا نمی‌دیدم، آهسته می‌نواخت و معلوم بود که در نوازندگی استاد نیست.

ولی صدای آکوردئون که از راه دور و از زیر پایم به گوش می‌رسید اثر شگرفی در من کرد. من آن روز متوجه شدم اینکه می‌گویند صدا از پایین به طرف بالا صعود می‌نماید ولی از بالا به طرف پایین به خوبی نزول نمی‌کند درست است زیرا با اینکه من نوازنده را نمی‌دیدم صدای مزبور که قوی هم نبود چون از پایین برمی‌خاست به طور واضح به گوشم می‌رسید...^۲

One day soon after her [Lolita's] disappearance, an attack of abominable nausea forced me to pull up on the ghost of an old mountain road that now accompanied, now traversed a brand-new highway, with its population of asters bathing in the detached warmth of a pale-blue afternoon in late summer. After coughing myself inside out, I rested a while on a boulder, and thinking the sweet air might do me good, walked a little way toward a low stone parapet on the precipice side of the highway. Small grasshoppers spurted out of the withered roadside weeds. A very light cloud was opening its arms and moving toward a slightly more substantial one belonging to another, more sluggish, heaven-logged system. As I approached the friendly abyss, I grew aware of a melodious unity of sounds rising like vapor from a small mining town that lay at my feet, in a fold of the valley.

One could make out the geometry of the streets between blocks of red and gray roofs, and green puffs of trees, and a serpentine stream, and the rich ore-like glitter of the city dump, and beyond the town, roads crisscrossing the crazy quilt of dark and pale fields, and behind it all, great timbered mountains. But even brighter than those quietly rejoic-

ing colors - for there are colors and shades that seem to enjoy themselves in good company - both brighter and dreamier to the ear than they were to the eye, was that vapory vibration of accumulated sounds that never ceased for a moment, as it rose to the lip of granite where I stood wiping my foul mouth. ♦♦♦



۱. نقل از: کتاب از پست و بلند ترجمه، کریم امامی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵.

۲. هرچند که بحث صدای آکوردنئون موهوم مدتها ادامه پیدا می‌کند و مرحوم منصوری برای توجیه وجود یک آکوردنئون زن در کله‌ی کوه فرض می‌کند که در دیواره‌ی پرتگاه یک «فرورفتگی» وجود داشته که نوازنده در آنجا نشسته بوده و راوی صدای آکوردنئون را می‌شنیده بی آنکه نوازنده‌ی آن را ببیند. مدتها از خودم می‌پرسیدم که مترجم شهیر به چه ترتیبی گمراه شده بوده و از «همهمه‌ی خوش نوا» به صدای آکوردنئون رسیده است بعد متوجه شدم که در اصل انگلیسی کتاب، در عبارت a melodious unity of sounds واژه‌ی melodious را باید melodeon خوانده باشد، که ساز ارگ ماندی است که به آکوردنئون بی‌شباهت نیست. لولینا را منصوری به اذعان خود در مقدمه‌ی کتاب، از زبان انگلیسی ترجمه کرده است، و می‌دانیم که زبان فرانسه را بهتر از انگلیسی آموخته بوده.

Loanta



مركز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک
گنجینه دانش و فناوری